



## رساله الطیر

ابو حامد محمد فزالی

### مقدمه :

در این جهان پر از شگفتی و راز که هر چیز آن از ذره تا آفتاب حکایت از صنع و حکمتی لایزال حکایت میکند ، هیچ چیز بزرگتر و اسرار آمیز تر از ذات آدمی نیست که وجودش با همه خردی ظاهر حاوی مواهب و نیرو هائی شگرف است چنان که بیرکت آن مسجود فرشتگان و محسود آفریدگان عالم بالا گردیده و قرآن کریم وی را خلیفه آفریدگار داد کار خوانده است . اما همه آدمیان از ارج و گوهر انسانی و شرف واقعی خود خبر ندارند و آنرا از روی غفلت و عدم توجه بمعنی و حقیقت خویش از دست میدهند و ضایع میسازند . بهمین سبب بزرگان علم و فلسفه و عرفان ، بطرق مختلف و شیوه های گوناگون ، با نظم و نثر و حکایت و تمثیل و جز آن، کوشیده اند که توجه انسانرا بدین اصل عمده معطوف سازند و بدو پیاموزند که اگر یکبار فریفته ظواهر و امیال پست نشود و برای پی بردن بر از خلقت خود کوشش کند و سپس دریابد که سعادت وی در نیل به کمال ذات و عروج در مراتب روحانی است و برای کسب این سعادت براه افتد بجائی خواهد رسید که تصور برتر از آن در اندیشه و گمان کسی ننگنجد و بر اثر آن دریابد که اگر درستایش انسان ، در علم و فلسفه و دین ، آنهمه سخن گفته اند جاداشته و حق بوده است . یکی از بزرگترین دانشوران ناموری که برای روشن ساختن این مطلب سخنها گفته و کتابها پرداخته ، ابو حامد محمد غزالی بوده است که در زمینه های گوناگون و موضوعات مختلف آثار نامیردار دارد و از فرط اشتهار و عظمت مقام ، بمعرفی و نیازی نیست. نگارنده در ماهنامه تحقیقی گوهرس از يك ائسر مختصروى نام می برم که هر چند کوتاه و موجز است ولی بسبب احتواء بر معانی دقیق و نکته های ارجمندی در توجه دادن انسان باصل خلقت خویش و کوشش برای وصول

✧ آقای دکتر محمد علی مژده استاد دانشکده ادبیات دانشگاه بهلوی شیراز. از پژوهندگان

صاحب نظر و ارجمند معاصر.

کمال حائز اهمیت بسیار است. این اثر به (رسالة الطیر) معروف است که بصورت رمز از سفر مرغان برای وصول به حضرت شاه «عنقا» حکایت می‌کند و چنانکه میدانیم مبدأ اثر نامور و بزرگ دیگری بنام (منطق الطیر) بوسیله شاعر عارف شیخ عطار بوجود می‌آید که مستغنی از شرح و حتی اشارت است همچنانکه پیش از آنهم در ادب و فلسفه ایران (رسالة الطیر) حکیم نامی و فیلسوف گرامی **بوعلی سینا** را داشتیم. در این جا باید خاطر نشان سازم که ترجمه حاضر از روی کتاب (الغزالی والتصوف الاسلامی) تألیف **احمد الشرباصی** صورت گرفته و این بنده کوشیده است در گزاره کردن کلام جانب اماثرا بالتمام رعایت کند و در قسمت منشور حرفی از آنرا فرو نگذارد. اما البته در ترجمه اشعار بفارسی چنانکه پوشیده نیست چون رعایت این اصل ممکن نیست فقط حاصل سخن بنظم درآمده است و برای آنکه خوانندگان باصل اشعار دسترسی داشته باشند عین اشعار عربی را که غالباً از زبان مرغان است نقل کرده است

شیراز ۲۷/۶/۳۵

### بنام خدا

روزی سراسر پرندگان از هر نوع و جنسی که بودند، فراهم آمدند و گفتند ناچار ما را پادشاهی باید. پس همه همراهی و هم‌زبان شدند که این مرتبتر از (عنقا) نشاید و خبر یافتند که وی را جایگاه در ناحیتی از مغرب در میان جزیره ایست. آتش (شوق) در نهاد ایشان زبانه زد و (همت طلب) در ضمیر آنان جای گرفت. چنانکه از پی دیدار وی و آرام گرفتن در سایه او بال و پر گشودند و هم‌آواز شدند و گفتند:

«قوموا الی الدار من لیلی نحبها	نعم، و نسألها عن بعض اهلها (۱)»
خیزید تا بخانه لیلی گذر کنیم	واز اشک، خاک در گه او پر گهر کنیم
گم کرده ایم جان و دل آنجا و صبر و هوش	پرسیم حال وزان همه کسب خیر کنیم
پس زبانه‌های آتش شوق از درون دل ایشان سر برون کرد و بزبان طلب گفت:	«بای نواحی الارض ابغی وصالکم
ای پادشاه حسن که دل خاک راه تست	وانتم ملوک ما المقصد کم نحو (۲)»
هستی و نیستی و هویدا و ناپدید	در جان نشسته‌ای و نهان جایگاه آست
	پیدائی و نهان زدل و دیده، راه تست

اما هم در این حال منادیی از ورای پرده‌های غیب ندا در داد که: «ولاتلقوا باید یکم الی التهلکة - خود را بدست خویش بورطه هلاک می‌فکنید» و در لانه‌های خود بمانید و از آشیانه دور مشوید، چه اگر زادگاه خود را رها کنید باشد که اندوهتان چند برابر گردد. پس متعرض بلامشوید و خویشتن خویش بدست مرگ مسپرید

«ان السلامة من سعدی و جارتها	الاتحل علی بوادیهها
در کوی عشق دادن جان، گام اول است	آسودگی اگر طلبی ترک عشق کن

اما چون این ندا بگوش هوش مرغان درآمد آتش شوق ایشانرا افروخته تر ساخت و برشوریدگی و تحیر و دردمندی آنان درافزود چنانکه همه باواز درآمدند که .

«ولسود اواك كل طبیب انس  
درد مارا دوا هم از لب اوست  
و آواز سردادند که :

«ان المحب الذی لاشئ یقنعه  
اوتستقرو من یهوی به الدار»

پس درد عشق جان و دل ایشان بشورید و از فرط شوق آثار جنون در آنان پدیدار گشت چنانکه از پی رسیدن بمطلوب شتاب کردند و بیخودی نمودند . ناچار ایشانرا گفتند در راه (طلب) بیابانهای خشک و کوههای بلند و دریاهاى خروشان و سرزمینهای بسیار سرد و بلاد بسیار گرم قرار گرفته است و بسا که پیش از درنوشتن این راه هولناک، هلاک شوید و بجای رسیدن بآرزو دردهان مرگ افتید . آن بهتر که از آشیان خویش دور نشوید و بلای بیسی طلبی بر آسایش کنج لانه اختیار نکنید ولی آن مرغان این سخن نشنودند و بال و پر بگشودند و قصد سفر کردند و در آن حال سرودند که :

«فرید عن الخلان فی کل بلدة  
اذا عظم المطلوب قل المساعد»<sup>۴</sup>

درپای تو کار ماسرانداختن است  
پیکان ترا دیده سیر ساختن است  
جز عشق تو دل از همه پرداختن است  
خاک در تو گشتن و جان باختن است

پس هر يك از ایشان بر مرکب همت که لگامش از شوق و پاز عشق بود بر نشست

«انظر الی ناقتی فی ساحة الوادی  
شدیده بالسری من تحت میاد

اذا اشتکت من کلال البین او عدها  
روح القدوم فتحیا عند میعاد

لها بوجهک نور تستضئى به  
و فی نوالک من اعقابها حادی»<sup>۵</sup>

در راه طلب پای ز سر باید کرد  
بر ناوک و بر تیغ گذر باید کرد

گر کوه بلا و بحر پر آتش هست  
چون صاعقه، طی بحر و بر باید کرد

پس از میان راه ، عزم سفر کردند تا سرانجام بعد اضطراب رسیدند . مرغانی که از سرزمینهای گرم برخاسته بودند، در نواحی سرد جان بدادند و پرنده گانی که از سرزمینهای سرد بودند در نواحی گرم مردند . صاعقه ها فرود آمد و طوفانهای سخت وزیدن گرفت تا سرانجام اندکی از آن بسیار بجزیره شهریار بزرگ رسیدند و برپای قصرش فرود آمدند و در سایه درگاهش آرام گرفتند و التماس کردند تا کسی پادشاه را که در حریم عزت خویش مستقر بود از حضور ایشان آگاه سازد . نیاز ایشان بر آورده شد و یکی از مقیمان آن بارگاه رفیع بنزد ایشان آمد و از علت حضور آنان پرسید . همه گفتند ما آمده ایم تا این ذات عزیز را به شاهی خود برگزینیم . در این حال بدیشان جواب داده شد که خود را بیهوده برنج

وعذاب افکنده‌اید زیرا ما خود شاعیم چه شما خواهید و چه نخواهید ، چه بیائید و چه نیائید ، ما را بشما نیازی نیست .

\*\*\*

چون دانستند که درگاه بینیازی را بدیشان حاجتی نیست و حضور در آن حضرت پاك برای آنان ناممکن است ، نومید و شرمسار شدند و آرزوهای خود را بر باد رفته و نیروهای تن و جان پایان رسیده ، یافتند . پس در چنگال حیرت اسیر و در جمال آفتاب عزت خیره ماندند . گفتند : ما اینک همه از بسیاری رنجها که دیده‌ایم ، سخت درمانده‌ایم و هرگز نتوانیم ازین حضرت پر عزت دور گردیم و رخت تن به لانه خویش باز گردانیم اجازت دهید تا هم در این جزیره بمانیم و بمیریم و یکایک خاک این درگاه گردیم . و بانگ بر آوردند و باین سخنان ناله سردادند :

اسکان رامة هل من قری	فقد دفع اللیل ضیفاً قنوعاً
كفاه من الزاد ان تمهدوا	له نظراً و كلاماً وسیعاً (ع)
ای محرمان حضرت سلطان عنایتی	با آن گدا که راه بجائی نمی برد
مسکین و دردمند و غریب است و درد خویش	از محرمان شاه بجائی نمی برد

بر اینگونه درد وجود ایشان را در میان گرفت و نزدیک شد که بمیرند ، پس نیاز را چاره ساز کار خویش ساختند و خواندند :

تمل نشاوی بكاس الغرام	فكل غدا لآخیه رضیعا
ما همه مست باده عشقیم	سر شمشیر داده عشقیم
از بد و نیک عالم آزادیم	تا ببند اوفتاده عشقیم

چون همه نومید شدند و از فرط یأس ، نفس در گلویشان حبس گردید ، لطف حضرت بینیازی چاره ساز کار ایشان شد و نداد رسید که نه چنین مباد . بر درگاه شاه کریمان روی نومیدی نیست و جز زیانکاران از عنایت پروردگار دادکار نومید نگردند و هر چند کمال بینیازی خواهان آنست که دست رده بر سینه خواهند گان زند و درگاه عزت را بر سائلان نگشاید ، اما جمال کرم بخشش و دهش را بر نیازمندان واجب شناسد و لازم داند که در قبول و باب رحمت را بر روی مشتی عاجز سیه روزگار بگشاید . پس حال که شما بنا توانی خود پی بردید و دانستید تا چه حد از شناسائی جلال کبریائی ما عاجزید بر خود واجب دانیم که شمارا پناه دهیم و از درگاه رفیع و حضرت عزت خود ، بخواری نرانیم . زیرا حضرت مامعدن کرم و کان نعمت است و در بروی مسکینان خویشتن شناس گشاده دارد و اگر چنین نمی بود سرسروزان عالم و پیشوای هادیان بنی آدم نمیگفت : « احینی مسکینا » هر که خود بنا چیزی و عجز خود آگاهی یافت بر (شاه) واجب است که وی را امکانت و مرتبت انس ارزانی فرماید . چون آن مرغان پس از نومیدی امیدواری یافتند و از بعد درد مندی و

اندوهگینی ، شادی و دلخوشی حاصل کردند و بهره مندی منبع کرم امیدوار گردیدند و به ریزش باران جود و سعادت اطمینان یافتند ، از رفیقان راه و یاران همعهد خویش جویا شدند و خواستند که از سرگذشت آنان نیز آگاه گردند . پس گفتند آن یاران که با ما آغاز سفر کردند ولی در طول راه و بعد با بانها و دشواری و ادیها هلاک شدند ، چه سرنوشتی دارند ؟ آیا خون ایشان هدر گردیده و آنهمه تحمل رنج و زحمت سودی نداشته است ؟ در جواب ایشان گفتند : «نی نی ، هرگز چنین نیست» هر کس که از خانه خود بقصد مهاجرت بسوی خدا و فرستاده وی بیرون شود و در میانه راه مرگ او را در یابد ، مزدش بر خدا خواهد بود . آنان پس از آنکه در طوفان درد جان دادند و سرزبان کردند و در بوتۀ آزمایش افتادند ، پس از آن دست قبول حق آنانرا برداشت و گرامی ساخت ، «ولاتقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء - کسانی را که در راه خدا کشته میشوند ، مرده مپندارید» ایشان زنده اند . مرغان از سرنوشت آنان که در غرقابها و ژرفای دریاها غرقه شده و نه بسر منزل مقصود رسیده و نه بکنام خویش بازگشته بودند ، پرسیدند در جواب گفته شد : «ولاتحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء - کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده م شمارید آنان زنده اند» آن کسیکه شمارا از لانه آسایش در طلب مقصود بیرون آورد و آنکه آتش شوق در نهاد شما بر افروخت تا به نیروی عشق فنا و هلاک را پذیره شدید ، هم او آن مرغان جان و سر باخته را شرف قرب ارزانی داشت . پس اینک آن پاکبازان راه طلب در حضرت عزت و خرگاه قدرت از دولت حضور برخوردارند و «فی مقعد صدق عند ملک مقتدر - در مقام صدق نزد خداوند توانا» جای دارند .

- (۱) هان برخیزید تا بسوی خانه لیلی رویم و وی را درود فرستیم و او را از حال یکی از ساکنانش بپرسیم.
- (۲) در کدام ناحیه از زمین جویای وصال شما گردم در حالی که شما پادشاهید و ما را به محل شماراهی نیست.
- (۳) اگر همه پزشکان از پی درمان تو برخیزند ، هیچ چیز ترا غیر از کلام لیلی بهبود نمی بخشد.
- (۴) از دوستان در هر گوشه زمین جدا و تنها مانده ام ، چون مطلوب بزرگ گردد یاری دهنده کم شود.
- (۵) بشتر من بنگر که چگونه در بینه وادی و در تیره شب رحلت با ستواری گام میزند . اگر از غم دوری نالان گردد ، نو بدیدار وی راجان بخشد و نیرو دهد و از نور روی تو در میان تیرگی شب و وادی کسب روشنی کند .
- (۶) ای ساکنان کوی دلدار آیا مهمان سرا ی عنایتی هست که مهمان قانعیرا که بکلامی و نگاهی قناعت میکند پناه دهد ؟